

### متن پرسش

سلام استاد: به مناسبت سالگرد شهید «راه هنر انقلاب»: «آئینه ای به نام آوینی»: بسمه تعالی: قرار شد در مورد کسی سخن گفته شود، که گفتن از او جز به حجاب بردنش حاصلی ندارد، چرا که اینقدر بر امروزه‌ی ما مشهورات و روزمره‌گی‌ها استعلا پیدا کرده که دیدن چون او بی در این مشهورات و با عینک همین مشهورات که انگار ندیدن است. و بلکه باید گفت حضور حقیقی او را به حجاب بردن است، بدبختی ماجرا اینجاست که ندیدن‌های امروز، از جنس نادانی نیست بلکه ندیدن امروز از جنس دانایی‌هاست. فرا گیرشدن دانایی‌ای که بشر امروز را از عالم معنا دور کرده و در زیر خروارها از حرف‌های فلسفی دفن کرده و او را وادار کرده که امور غیر اصیل را اصیل پندارد. در این فضا سید شهیدان می‌فرماید: «... «تظاهر به دانایی» هرگز جایگزین «دانایی» نمی‌شود، و حتی از این بالاتر، دانایی نیز با «تحصیل فلسفه» حاصل نمی‌آید...» بنابر این به تبع در این وضع است که آدمی گرفتار تجربه‌های مادی می‌شود و از عالم معنا غافل می‌شود و به تبع نسبتی با حقیقت در تاریخ خود پیدا نمی‌کند و دیگر طلبی در مسیر آن حقیقت اصیل نخواهد داشت. شهید آوینی نیز چنین می‌گوید: «باید در جست و جوی حقیقت بود و این متاعی است که هرکس برآستی طالبش باشد، آن را خواهد یافت، و در نزد خویش نیز خواهد یافت.» حال وقتی وضع این دوران را می‌بینم از گفتن چیزی در وصف او ناامید می‌شویم. اما از طرفی چاره‌ای هم نیست جز این که به اشاره سخن بگوییم شاید اهل تامل و تذکر از این حجاب، خود به حضوری دست یابند. و یک نکته اینکه امیدوارم از این چیزی که می‌نویسم گمان مثنی شعارگویی نشود چرا که سخن از غیر عادات گفتن در امروز، به ظاهر مضحک و شعاری است اما چاره‌ای هم جز تذکرش نداریم. فقط محدودکردن حقیقتی به نام آوینی در یک جسد شناسنامه‌ای به نام «سید مرتضی آوینی» جفایی است به این حقیقت. آوینی را فقط یک شخص نباید دانست او آیینی‌نمایانگر تاریخ امروز ماست. او بشر امروز را خارج از روزمره‌گی‌های رایج امروز متذکر حقیقتی فراتر می‌کند شاعران در هر تاریخ آن هویت اصیل تاریخ خود را متذکر می‌شوند چرا که ایشان گرفتار هوای مسموم غیر ملموس زمان خود که از شدت آمیخته‌گی با محیط خود برای عموم بدیهی شده، نشده‌اند و باید گفت آوینی بیرون از لجن‌زار عادات تاریخ خود و با نفی هر "من" و تعیینی برای خود، همان شاعر هویت‌یابی است که انسان گرفتار و غافل زمان خود را با آن شأن شاعرانه‌ی خود متذکر اصالت‌های تاریخ خود می‌کند. «... شاعر، هرگز دعوت به خاک نکرده است ... او به ترک عادات می‌خواند و عالم خلاف عادات هم عالم وهم است و هم عالم عشق...» آوینی اگر از نفسانیت غرب و مدرنیته سخن می‌گفت همراه با یک نحوه خودآگاهی بوده است چرا که او خود

سالک سیر از نفسانیت به سوی فناست. او جنس روشنفکری ای که خود را در دخمه های فلسفیدن های مملو از پز و ژست و کوری از حقیقت گم کرده به خوبی لمس کرده. اما با سلوکی عارفانه و ذیل حقیقتی به نام انقلاب که چشمان روشنفکری فلسفی امروز از دیدنش عاجزند به آن حضور اصیل نایل آمد و خود آینه برای دیگری شده. شهید آوینی خود را چنین از زبان خود می شناساند:

«تصور نکنید که من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران به روشنفکری نا آشنا هستم، خیر! من از یک راه طی شده با شما حرف می زنم. من هم سال های سال در یکی از دانشکده های هنری درس خوانده ام، به شب های شعر و گالری های نقاشی رفته ام. موسیقی کلاسیک گوش داده ام. ساعت ها از وقتم را به مباحثات بیهوده درباره ی چیزهایی که نمی دانستم گذرانده ام. من هم سال ها با جلوه فروشی و تظاهر به دانایی بسیار زیسته ام. ریش پروفسوری و سبیل نیچه ای گذاشته ام و کتاب «انسان تک ساحتی» هربرت مارکوز را - بی آن که آن زمان خوانده باشم اش - طوری دست گرفته ام که دیگران جلد آن را ببینند و پیش خودشان بگویند: «عجب فلانی چه کتاب هایی می خواند، معلوم است که خیلی می فهمد...»

اما بعد خوشبختانه زندگی مرا به راهی کشانده است که ناچار شده ام رودر بایستی را نخست با خودم و سپس با دیگران کنار بگذارم...» پس اگر از انقلاب و حضرت روح الله با تمام جان دم می زند، نه این که دم از ایدئولوژی خاصی زده باشد و نه این که در فضای سیاست زده ای سخن گفته باشد، چرا که آخر خاستگاه ایدئولوژی ها، قدرت خواهی و سیاست است و قدرت به درد کسی می خورد که مرگ اندیش نباشد و به درد کسی می خورد که دچار نفسانیت های خود باشد. او خود از مرگ این گونه می گوید: «... حقیقت آن است که زندگی انسان با مرگ در آمیخته است و بقائش با فناست... مرگ، پایان زندگی نیست. مرگ، آغاز حیات دیگری است، حیاتی که دیگر با فنا در آمیخته نیست، حیاتی بی مرگ، مطلق...» آوینی همان طور که گفتم همان سالک راهی ست که مرگ اندیشانه دغدغهی حقیقت دارد و با این مشی و مرام خود را ذیل انقلاب و امام قرار می دهد و در این مسیر هم جان خود را می دهد تا ابدی شود، و چه زیبا بارها و بارها مستانه و شیدایی با شهادت عشق بازی می کند و فریاد حسرت دم می دهد: «ای شقایق های آتش گرفته! دل خونین ما شقایقی است که داغ شهادت شما را بر خود دارد. آیا روزی خواهد رسید که بلبل دیگر در وصف ما سرود شهادت بسراید؟» آوینی ذیل امام روح الله نفی همه ی تعینات و تعلقات کرد، او هم شاعر و ادیب و هنرمند بود، هم اهل تفکر و فلسفه بود، هم یک بسیجی جهادگر بود. ولی باز صدها توصیف دیگر نیز می شود از او گفت اما در عین حال هیچ یک از این ها هم نبود، بلکه فراتر از هر "من"ی و فراتر از هر قید و قیودی،... «در یک کلام؛ آوینی، آوینی بود» اما ما مثلاً دوست داران سید مرتضی در فضای ایدئولوژی های منفعت طلبانه ی خود، او را به حجاب تعاریف ناقص خود برده ایم. در پایان. امیدوارم هر چه کمتر ایشان را در این الفاظ پراکنی هایم پنهان کرده باشم.

باسمه تعالی: سلام علیکم: همین‌طور که می‌دانید شهید آوینی از یک طرف با جان خود زهر کشنده‌ی ظلمات دوران یعنی نیهیلیسم را تجربه کرده بود و از آن طرف، با عبور از سیطره‌ی روح متافیزیک و مفهوم‌گرایی، گشودگی تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمد را احساس نمود. یعنی اشراقی که بر قلب حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تجلی کرد را در سیره و سخن آن مرد الهی یافت و در قلم خود آن را منعکس و متذکر کرد. اگر عده‌ای با او درگیر شدند این اقتضای راه توحید است، زیرا این راه بدون دشمن نمی‌تواند باشد و گرنه باید بگوییم هیچ‌گونه تفکر استکباری در جهان نیست. و البته این نوع درگیری‌ها مثل درگیری‌های دروغین ساخته‌شده توسط فرهنگ لیبرالیته نمی‌باشد که هر دو طرف دعوا ظلمت است. در تقابل دشمنان تفکر آوینی با او، تقابل جبهه‌ی نور با جبهه‌ی ظلمت است و قرار گرفتن در جبهه‌ی نور، انسان را تا اوج معراج جلو می‌برد و زندگی در این تاریخ را که تنها زندگی حقیقی است به انسان ارزانی می‌دارد. و این مسلم بسط مدرنیته نیست، این، گشودگی عبور از مدرنیته است و دیدن نور آزادی و آزادگی که در این انقلاب ظهور کرد. موفق باشید